



Constructivism and Contemporary Hermeneutics: Similarities and Differences

Dr. Sayed Borhan Altafi

PhD in International Relations, Lecturer at the Women's Online University of Afghanistan, and Member of the Editorial Board of NEBRAS Academic Research Quarterly.

Email: borhan.altafy@gmail.com

Abstract

Article type: Research Article

Article history:
Received:
November 18, 2025

Accepted:
January 23, 2026

Published Online:
February 18, 2026

Keyword:
Constructivism,
Linguisticity of Understanding,
Discursivity of Understanding,
Social Reality,
Contemporary Hermeneutics

This study elucidates the intersection of Constructivism and Contemporary Hermeneutics through a rigorous analysis of their fundamental similarities and divergences. The central inquiry explores the parallels between these two paradigms and investigates how one might transcend textual interpretation to achieve a social reconstruction of meaning within contemporary cultural and discursive contexts. The primary hypothesis posits that while Constructivism and Contemporary Hermeneutics converge on the "dialogical nature of the text," they diverge regarding the ontological status of "social reality". Employing a descriptive-analytical method with a comparative approach, this research utilizes documentary and archival data, adopting Gadamerian theory as its foundational theoretical framework. The findings indicate that the two paradigms share common ground in the "discursive nature of understanding" and its "socio-historical relativity". Conversely, they remain distinct concerning the "linguisticity of understanding" and the "constitution of social reality". By synthesizing these perspectives, the study proposes a novel interdisciplinary framework termed "Interpretive-Constructivism," which facilitates a simultaneous focus on the logic of actors' understanding and the social-discursive mechanisms that transform these understandings into political and institutional realities. In the realm of International Relations, this synthesis allows for the analysis of power, security, and identity not as fixed variables, but as historical and social constructs, while in the Humanities, it fosters a deeper comprehension of the nexus between meaning, language, history, and the social construction of knowledge, ultimately unveiling the fundamental principle of the "contextuality of meaning".



نبراس

فصلنامه علمی - پژوهشی
شماره ۱۲، زمستان ۱۴۰۴
ویژه سپهر هرمنوتیک معاصر



سازه انگاری و هرمنوتیک معاصر؛

شباهت ها و تفاوت ها

دکتر سید برهان الطافی

دکتری تخصصی روابط بین الملل، استاد دانشگاه آنالین زن افغانستان و عضو هیئت تحریریه فصلنامه علمی - پژوهشی نبراس

Email: borhan.altafy@gmail.com

چکیده

این تحقیق به تبیین سازه انگاری و هرمنوتیک معاصر؛ مطالعه تفاوت‌ها و شباهت‌ها می‌پردازد. پرسش اصلی پژوهش این است که میان سازه انگاری و هرمنوتیک معاصر؛ چه شباهت‌ها و تفاوت‌ها وجود دارد و چطور می‌توان از سطح تفسیر متن فراتر رفت و به بازسازی اجتماعی معنی در بسترهای فرهنگی و گفتمانی امروز دست یافت. فرضیه اصلی تحقیق این است که سازه نگاری و هرمنوتیک معاصر بر محور گفتگوی متن دارای وجه مشترک بوده و بر در امر واقعیت اجتماعی دارای تفاوت می‌باشد. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد مقایسه‌ای انجام شده است و شیوه گردآوری داده‌ها مبتنی بر روش اسنادی و کتابخانه‌ای صورت گرفته است. در این پژوهش نظریه گادامر به عنوان ادبیات و چارچوب نظری تحقیق لحاظ شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سازه انگاری و هرمنوتیک معاصر؛ در دو محور «گفتمان‌مند بودن فهم» و «نسبیت فهم در بستر تاریخی و اجتماعی» دارای وجه مشترک بوده است. برحسب این مطالعه دو محور «زبان‌مند بودن فهم» و «شکل‌گیری واقعیت اجتماعی» دارای وجه افتراق است. تلفیق سازه انگاری و هرمنوتیک معاصر، چارچوب میان‌رشته‌ای و نوین برای تحلیل متون و گفتمان‌های معاصر فراهم می‌آورد. این چارچوب که می‌توان آن را «تفسیری - برساختی» نامید، امکان می‌دهد تا هم به منطق فهم کنشگران توجه شود و هم به سازوکارهای اجتماعی و گفتمانی که این فهم‌ها را به واقعیت‌های سیاسی و نهادی تبدیل می‌کنند. در حوزه روابط بین‌الملل، این تلفیق موجب می‌شود مفاهیمی چون قدرت، امنیت، هویت و منافع نه به‌عنوان داده‌های ثابت، بلکه به‌مثابه معانی تاریخی و اجتماعی تحلیل شوند. در حوزه علوم انسانی نیز این ترکیب به فهم عمیق‌تر از پیوند میان معنا، تاریخ و ساخت اجتماعی دانش می‌انجامد. از دل این هم‌نوایی، اصل بنیادین «زمینه‌مندی معنا» آشکار می‌شود.

تاریخچه مقاله

دریافت: ۲۷ عقرب (آبان) ۱۴۰۴

پذیرش: ۳ جدی (دی) ۱۴۰۴

انتشار آنلاین: ۲۹ دلو (بهمن)

۱۴۰۴

واژگان کلیدی:

سازه انگاری، زبان‌مند فهم،
گفتمان‌مند بودن فهم، واقعیت
اجتماعی، هرمنوتیک معاصر

۱. مقدمه

هرمنوتیک معاصر به‌عنوان یکی از جریان‌های اصلی در فلسفه و علوم انسانی است که بر فهم، تفسیر و بازسازی معنا در متون و پدیده‌های اجتماعی تأکید دارد. در این خصوص، رویکرد سازه‌انگاران بر این باور است که واقعیت اجتماعی نه امر داده‌شده و ثابت، بلکه محصول «کنش‌های انسانی»، «زبان» و «ساختارهای ذهنی» است. تلفیق و ترکیب این دو رویکرد می‌تواند چشم‌انداز تازه برای تحلیل «متون»، «گفتمان‌ها» و «پدیده‌های اجتماعی» فراهم آورد. با وجود گسترش مطالعات هرمنوتیکی در حوزه‌های فلسفه، ادبیات و علوم اجتماعی، کمتر به این پرسش پرداخته شده‌است که چگونه می‌توان از رهیافت سازه‌انگاران برای بازخوانی و بازتفسیر متون در بستر هرمنوتیک معاصر بهره گرفت.

پرسش اصلی پژوهش این است که میان سازه‌انگاری و هرمنوتیک معاصر؛ چه شباهت‌ها و تف

اوت‌ها وجود دارد و چطور می‌توان از سطح تفسیر متن فراتر رفت و به بازسازی اجتماعی معنی در بسترهای فرهنگی و گفتمانی امروز دست یافت. فرضیه اصلی تحقیق این است که سازه‌انگاری و هرمنوتیک بر محور گفتگوی متن دارای وجه مشترک است و بر محور واقعیت اجتماعی دارای تفاوت می‌باشد. فرضیه رقیب پژوهش این است که چطور می‌توان با مطالعه تفاوت‌ها و شباهت‌های سازه‌انگاری و هرمنوتیک معاصر؛ محدودیت‌های تفسیر متن را برطرف نمود و فرآیند فهم را به سطح اجتماعی و گفتمانی ارتقا داد؛ به‌گونه‌ای که معنا دیگر محصول صرف تعامل خواننده و متن نباشد، بلکه در شبکه‌ای از روابط فرهنگی، قدرت و هویت بازسازی و بازتولید گردد.

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد مقایسه‌ای انجام شده‌است و شیوه گردآوری داده‌ها مبتنی بر روش اسنادی و کتابخانه‌ای صورت گرفته‌است.

پژوهش‌های موجود تنها به هرمنوتیک معاصر پرداخته‌اند یا به سازه‌انگاری در علوم اجتماعی؛ اما در خصوص بررسی نظام‌مند و ترکیبی این دو رویکرد پژوهش علمی و تخصصی کمتر صورت است. از این جهت خلأ پژوهشی وجود داشته و ضرورت تحقیق در این خصوص را توجیه می‌کند. هدف کلی این پژوهش تبیین سازه‌انگاری و هرمنوتیک؛ مطالعه شباهت‌ها و تفاوت‌ها است و اینکه از بررسی

این دو رویکرد چه چارچوب نظری برای فهم و بازتفسیر متون و پدیده‌های اجتماعی ارائه می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

اشراق (۱۳۹۱) در کتاب خود با عنوان هرمنوتیک و پایان‌ناپذیری سلسله تأویل به شش هدف اساسی در باب هرمنوتیک دست یافته است. در هدف نخست، به «ابعاد متنوع هرمنوتیک، دانشی که از دوران‌های باستان در مصر، یونان و روم مورد عنایت بوده و یا با نام هرمس، خدای پیام‌آور، گره خورده است» پرداخته است. در هدف دوم، نویسنده «وضعیت هرمنوتیک در دوران مدرن و آغاز کار هرمنوتیک در دوره تأویل متون مقدس» را تبیین نموده است. هدف سوم به «معرفی هرمنوتیک مدرن و گشودن ساحت‌ها و افق‌های تازه در اندیشه فریدریش نیچه» اختصاص دارد؛ جایی که نیچه با نفی مرکزیت سوژه، باب «هرمنوتیک تردید» را می‌گشاید و جایگاه کانونی تأویل را مورد تأکید قرار می‌دهد. در هدف چهارم، اشراق «هرمنوتیک پسامدرن» را طرح می‌کند و به ابعاد تازه این جریان می‌پردازد. در هدف پنجم، کتاب به «سابقه تأویل در حوزه تمدنی پیش از اسلام و پس از آن» می‌پردازد و بدین ترتیب پیوند تاریخی و تمدنی تأویل را نشان می‌دهد. نویسنده سرانجام در هدف ششم، به «هرمنوتیک و پایان‌ناپذیری تأویل و مکث بر همخوانی نواندیشی و هرمنوتیک در جهان» می‌پردازد و بر پیوند میان نوگرایی و هرمنوتیک در عرصه جهانی اشاره می‌کند.

جیانی واتیمو^۱ (۱۹۸۸) در مقاله خود با عنوان «هرمنوتیک به‌مثابه زبان مشترک» از هرمنوتیک به‌عنوان زبان مشترک سخن می‌گوید؛ «زبان متداولی که در تفکر فلسفی پس از هایدگر، ویتگنشتاین، کواین، دریدا و ریکور در همه جا گسترش یافته و در واقع به منزله یک زبان فلسفی جهانی عمل می‌کند». بنابراین، این زبان مشترک و متداول نزد واتیمو مفهوم کلیدی در فهم هرمنوتیک به شمار می‌آید. او در این مقاله توضیح می‌دهد که معنای هرمنوتیک تنها می‌تواند معنای تفسیر باشد، هرچند این تفسیر هم‌زمان به‌مثابه یک کنش هرمنوتیکی نیز تحقق می‌یابد. واتیمو در ادامه نشان می‌دهد که هرمنوتیک از خلال این فرایند، ویژگی‌های سازنده خود را آشکار می‌سازد؛ ویژگی‌هایی که ریشه در ساحت‌های هستی‌شناختی و زبان‌شناختی دارند و افق هرمنوتیک را به‌عنوان زبان مشترک برای تفکر معاصر تثبیت می‌کنند.

۱. Gianni Vattimo (1936 - 2023)

مسهودی (۱۳۸۶) در کتابی تحت عنوان *هرمنوتیک و نواندیشی* و *نواندیشی* ورود ایده‌های هرمنوتیک و تأثیر آن بر پروژه‌های نواندیشی دینی در ایران معاصر را مورد بررسی قرار داده‌است. این اثر متعلق به حوزه «جریان شناسی اندیشه‌ها» از منظر فلسفی است و به تبیین اصول هرمنوتیک گادامر و تطبیق آن با مبانی معرفتی نواندیشان مسلمان ایرانی پرداخته‌است. کتاب فوق تنها بعد جریان شناسی را در قالب تاریخی از بعد هرمنوتیک فلسفی مورد بررسی قرار داده‌است.

واعظی (۱۳۸۱) در کتاب خود با عنوان *درآمدی بر هرمنوتیک*، مهم‌ترین مضامین، جریان‌ها و رویکردهای هرمنوتیک را از آغاز پیدایش تا دوران معاصر مورد بررسی قرار داده است. نویسنده پس از بررسی سرچشمه‌های شکل‌گیری بدون هرمنوتیک به عنوان نظریه و کنش فهم و تفسیر در آرای شلایرماخر، دیلتای و آنچه «هرمنوتیک رمانتیک» خوانده می‌شود، به بررسی رویکردهای هرمنوتیکی در دوره‌های معاصر می‌پردازد. در این میان، رویکرد هستی‌شناسانه هرمنوتیک در آرای هایدگر، گادامر و ریکور نیز مورد توجه و تحلیل قرار گرفته است.

پریمی (۱۳۸۳) در پژوهشی با عنوان «هرمنوتیک و تأثیر آن بر فهم متون دینی» به بررسی مسئله فهم متون دینی، شرایط، روش‌ها و معیارهای آن پرداخته است. او در این مقاله ابتدا با ارائه تعریف اجمالی از هرمنوتیک، به تأثیر این رویکرد بر فهم متون دینی اشاره کرده و سپس با تبیین نظریه‌های مؤلف‌مداری، مفسرمداری و متن‌مداری، هدف از تفسیر متون دینی را درک قصد و مراد جدی صاحب سخن دانسته است؛ بدین معنا که تفسیر متن دینی در رویکرد او، مؤلف‌مدار قلمداد می‌شود.

جوآنپور (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «هرمنوتیک؛ دریچه‌ای به سوی شناخت در علوم دینی» با طبقه‌بندی دیدگاه‌ها و رویکردهای گوناگون اصحاب هرمنوتیک، بر این فرض تأکید دارد که نظریات هرمنوتیکی قابلیت آن را دارند که به عنوان قواعد روش‌شناختی در علوم دینی هم برای داوری و قضاوت و نیز برای کشف و گردآوری اطلاعات مورد استفاده قرار گیرند، هرچند این قابلیت هنوز به فعلیت کامل نرسیده است.

مدنی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی چپستی هرمنوتیک» به رویکرد هرمنوتیکی در فهم متون پرداخته است. نتایج کلی این تحقیق نشان می‌دهد که فهم متن محصول ترکیب افق معنایی متن است و دخالت ذهنیت مفسر یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر در فرایند تفسیر به شمار می‌رود. بر این اساس، تفسیر متن شامل ترکیب پیش‌داوری‌های مفسر با متن است و مفسر به گونه مستقیم با قصد

و نیست مؤلف کاری ندارد؛ بلکه مؤلف خود، جزئی از خوانندگان متن به شمار می رود.

۳. ادبیات نظری تحقیق

۳.۱. هرمنوتیک

برای هرمنوتیک تعاریف متعددی ارائه شده است. برخی آن را دانش، هنر یا فن تفسیر دانسته‌اند، در حالی که برخی دیگر آن را به‌عنوان تئوری، «فلسفه، رویکرد، روش‌شناسی، علم یا هنر در نظر گرفته‌اند» (گالاگر، ۱۹۹۲: ۳). این واژه همچنین با نام هرمس، خدای یونانی و پیام‌رسان خدایان که خالق زبان بود، پیوند دارد؛ وظیفه هرمس تبدیل امور فراتر از فهم انسان به چیزی قابل فهم و ابلاغ آن به مخاطب بود (پالمر، ۱۹۶۹: ۱۳).

واژه هرمنوتیک از فعل یونانی «هرمینونین» به معنای تفسیر و تأویل کردن مشتق شده است (جوانپور، ۱۳۹۰). این پیوند تاریخی بازتاب‌دهنده ساختار سه‌گانه هرمنوتیک است: پیام (متن)، تفسیر و مخاطب. هرمینونین سه وجه اصلی دارد: گفتن، توضیح دادن و ترجمه کردن که همگی به انتقال پیام و رساندن آن به فهم مخاطب مربوط می‌شوند. سقراط در رساله کراتیلوس هرمس را هم پیام‌رسان و هم حيله‌گر دانسته است؛ از این رو، کلمات می‌توانند حقیقت را آشکار کنند یا آن را پنهان و مخدوش سازند (کاظمی، ۱۳۷۴: ۵۶). در مجموع، هرمنوتیک را می‌توان به‌عنوان نظریه یا فلسفه تفسیر معنا و همچنین روشی ویژه در علوم انسانی و اجتماعی در نظر گرفت. ديلتای آن را مبنای روش‌شناسی علوم انسانی می‌داند (گروندین، ۱۹۹۴: ۵۶).

۳.۲. هرمنوتیک فلسفی گادامر

هرمنوتیک فلسفی که پس از هایدگر با نام گادامر پیوند خورده است، در واقع او نخستین کسی است که این اصطلاح را به کار برده است. گادامر پس از نگارش کتاب حقیقت و روش، ابتدا قصد داشت نام آن را «فهم و رخداد» بگذارد، اما با پیشنهاد ناشر، عنوان کتاب به حقیقت و روش تغییر یافت.

یکی از مهم‌ترین اهداف گادامر در این کتاب، باز یافتن اعتبار «سنت» در فهم انسان است. وی این هدف را از طریق بیان مفاهیم انسان‌گرایانه‌ای که خارج از روش رسمی‌اند و به زعم او حاوی حقیقت هستند، و نیز از طریق نقد روش که آن را ارمغان مدرنیته می‌داند، دنبال می‌کند. محور اصلی بحث گادامر در کتاب،

مسئله فهم است و او تلاش می‌کند با ارائه هستی‌شناسی فهم، به ماهیت آن پی ببرد.

گادامر بر این باور است که گوش دادن و فهمیدن واژه‌ها، راه‌هایی برای دست‌یابی به فهم هستند. او در آغاز کتاب حقیقت و روش مفهوم انسان‌گرایانه را به عنوان حوزه‌هایی مطرح می‌کند که حقایق را در خود جای داده‌اند که در قالب روش نمی‌گنجند و با آن مناسبت ندارند؛ این مقدمه زمینه‌ای است برای نقد روش و ارائه دیدگاه هرمنوتیکی او، به گونه‌ای که فهم انسان نه تنها محصول روش، بلکه نتیجه تعامل زنده با سنت، متن و تجربه انسانی است، او مفهوم بیلدونگ^۱ را معادل "فرهنگ، فرهنگ‌پذیری و تعلیم و تربیت" و به معنای "ارتقای معنوی فرد در پیوند با فرهنگ و تاریخ" در نظر می‌گیرد؛ مفهومی که هومبولت آن را "شکوفایی هماهنگ و متناسب تمامی نیروهای درونی انسان در مواجهه با تنوع تجربه‌ها" قلمداد می‌کند. "هومبولت با تمایز گذاردن میان فرهنگ و بیلدونگ، بر این باور است که بیلدونگ مفهوم برتر و واجد بن‌مایه‌های معرفت‌شناختی عمیق‌تری است" (جابری نصر، ۱۳۹۹: ۲۸-۲۹).

گادامر تصریح می‌کند :

فهم انسانی به دلیل وابسته بودن به موقعیت هرمنوتیکی همواره مشحون از پیشداوری و تأثیرگذار بر تأویلیگری ماست، به عبارت دیگر فهم همواره متأثر از افق معنایی و موقعیت هرمنوتیکی تأویلیگر است و به دلیل آنکه افق معنایی از "تاریخ" و "سنت" تأثیر می‌پذیرد، بنابراین فهم ما نیز دائماً تاریخی است و به مدد پیشداوری سامان می‌یابد؛ پیشداوری مورد نظر گادامر بر اینکه بار منفی ندارد بلکه از موقعیتی حکایت می‌کند که به مثابه "افق" زمینه ساز دید و برداشت و بصیرت تأویلیگر می‌شود که فراتر از داشتن روش، بیانگر بینش هرمنوتیکی او می‌باشد (اشراق، ۱۳۹۱: ۸۰).

زبان در اندیشه گادامر نقش اساسی در شکل‌دهی فهم انسانی دارد؛ او:

زبان را نه ابزار و نه شیء قابل مالکیت، بلکه واسطه یا رسانه می‌داند که جهان به وساطت او خود را می‌گشاید و به عنوان شرط امکان فهم، نقش بنیادین ایفا می‌کند. گادامر در این رابطه در هرمنوتیک فلسفی تصریح می‌کند: زبان به هیچ وجه یک وسیله یا ابزار نیست؛ بلکه در تمامی آگاهی‌های ما از خویشتن و در

۱. Bildung

تمامی شناخت‌های ما از جهان حضور دارد و ما را احاطه می‌کند. فراگیری سخن گفتن به معنای یادگیری استفاده از یک ابزار نیست، بلکه به معنای کسب آشنایی با جهان و چگونگی مواجهه آن با ماست (اشراق، ۱۳۹۱: ۸۱-۸۲).

گادامر بر این باور است که فهم انسانی فرآیند پویا و وابسته به پیش‌فهم است و هیچ فهمی فارغ از زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی شکل نمی‌گیرد؛ او:

حلقوی بودن فهم را میان پیش‌فهم و فهم متن به گونه‌ی می‌بیند که مجموعه درهم تنیده از نگاه‌های فاعل فهم به فرد، جامعه، تاریخ متن، سنت‌های موجود در متن، عصر و فرهنگ زمانه و گفتگویی که در مورد متن جریان داشته است بر روند آن اثر می‌گذارد، حوزه تأویل را وسعت می‌بخشد و زمینه تعامل افق‌ها را مهیا می‌کند (اشراق، ۱۳۹۱: ۸۳).

که به عنوان واقعیت و حقیقت در نظر می‌گیریم، در واقع نتیجه تأثیرات و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی از نظر گادامر، «فهم مسلتزم قرار گرفتن انسان در بستر تاریخ است، زیرا هستی وجود او سرشت تاریخی دارد و از همان طریق در سیمای سنت و زبان جلوه می‌کند و زمینه ساز شکل‌گیری تازه به تازه فضای تأویل می‌شود» (اشراق، ۱۳۹۱: ۸۵).

گادامر معتقد است که محصول نهایی فهم و تفسیر، نتیجه تعامل دو سویه ذهن مفسر و خود اثر است. او این دیدگاه را با تعبیر معروف «امتزاج افق‌ها» توضیح می‌دهد؛ به این معنا که فهم، نتیجه امتزاج افق معنایی مفسر با افق معنایی اثر است. این فرآیند، به نوبه خود، تابع منطق گفت‌وگوی پرسش و پاسخ است (واعظی، ۱۳۸۱: ۱۹).

۱. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع توصیفی-تحلیلی است و با رویکرد مقایسه‌ای طراحی شده است. گردآوری داده‌ها بر اساس روش اسنادی و کتابخانه‌ای انجام شده و منابع مورد استفاده شامل آثار منتشرشده، مقالات علمی و متون تخصصی مرتبط با موضوع پژوهش است. با توجه به اهداف تحقیق، تحلیل داده‌ها به شیوه مقایسه‌ای صورت گرفته است تا شباهت‌ها و تفاوت‌های مفهومی و نظری میان موضوعات مورد بررسی شناسایی و مورد تبیین قرار گیرد. این رویکرد روش‌شناختی امکان می‌دهد تا افزون بر توصیف دقیق پدیده‌ها، ساختارها و الگوهای آن‌ها نیز تحلیل و بازشناسی شود.

۴.۱. معرفی روش

شپین و ولدن (۲۰۰۸)، یادگیری و به واسطه روش مقایسه‌ای را یکی از چهار سازوکار مؤثر برای توسعه و انتشار خط‌مشی بیان کرده‌اند؛ بر این اساس یادگیری سازوکاری است که دولت‌ها می‌توانند با مشاهده تدابیر دیگر دولت‌ها، در اتخاذ خط‌مشی‌ها از تجارب آنان بیاموزند (دانایی‌فرد، ۱۳۹۸: ۱۰۴-۱۰۵). «مقایسه» روش تحلیلی است که از طریق کنار هم نهادن پدیده‌ها، امکان شناسایی شباهت‌ها و تمایزهای آنها را فراهم می‌کند. این نوع مطالعه در سطح کلان مقایسه نظام‌ها و شیوه‌های مدیریت در نظام‌های اجتماعی مختلف را به منظور یافتن وجود اشتراک و افتراق بررسی می‌نماید (خنیفر و مسلی، ۱۳۹۷: ۳۶۹).

۴.۲. کاربری روش

کاربست هر روش در طراحی پژوهش، مستلزم انتخاب دقیق مسئله پژوهش است؛ از این رو، ما در این پژوهش داده‌های مرتبط با هرمنوتیک را گردآوری کرده و با ارائه تحلیل، آنها را در چارچوب سازه‌انگاری و در بستر هرمنوتیک معاصر مورد خوانش و بررسی قرار داده‌ایم، به نحوی که امکان شناسایی نقاط اشتراک و تمایز فراهم شود.

۲. سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل

رویکرد سازه‌انگاری در میان پژوهشگران روابط بین‌الملل به‌عنوان الگوی به‌روز مورد توجه قرار گرفته است. مفاهیم کلیدی این رویکرد، از جمله «رایزنی، گفتمان‌ها، هنجارها، اقناع، هویت، جامعه‌پذیری و استدلال‌آوری» از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند (الطافی، ۱۴۰۲: ۴).

سازه‌انگاری تئوری‌ای است که فلسفه وجودی آن پر کردن شکاف میان خردگرایی و رویکردهای انتقادی است و ریشه آن به آثار ویکو در قرن هجدهم بازمی‌گردد. این رویکرد درصدد ارائه مدلی از تعاملات بین‌المللی است که طی آن تلاش می‌شود تأثیر هنجاری ساختارها بررسی شود و ارتباط میان دگرگونی‌های هنجاری، هویت و منافع دولت‌ها مشخص گردد (قوام، ۱۳۸۴: ۲۲۴).

بنابراین، از منظر سازه‌انگاری، ساختارهای هنجاری و فکری به‌اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند؛ هویت‌ها و هنجارها در شکل‌گیری منافع و کنش‌ها نقش تعیین‌کننده ایفا می‌کنند و ساختار و کنشگر به گونه متقابل بر یکدیگر اثر می‌گذارند.

۵.۱. هویت

هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارات افراد درباره خود که خاص نقش آن‌هاست و همزمان به گزینش‌های عقلانی قوام می‌بخشد؛ این الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل نیز به گونه متقابل شکل‌دهنده هویت‌ها هستند. در واقع، هویت پدیده‌ای یکپارچه نیست که بتوان تعریفی عام از آن ارائه داد، بلکه انواع مختلفی از هویت وجود دارد. الکساندر ونت هویت‌ها را به چهار نوع اصلی تقسیم کرده است: هویت شخصی یا جمعی پیکروار؛ هویت نوعی؛ هویت مبتنی بر نقش؛ هویت تکوینی یک کنش‌گر به عنوان موجودی فیزیکی متمایز. این دسته‌بندی نشان می‌دهد که هویت‌ها به خلق و حفظ مرزهایی میان «خود و دیگری» بستگی دارند و حتی هویت‌های شخصی و جمعی پیکروار نیز مستلزم وجود تفاوت هستند. هویت شخصی یا جمعی پیکروار، عرصه‌ای است که سایر هویت‌ها در آن شکل می‌گیرند و عمل می‌کنند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۱).

تفکیک چهاروجهی ونت، مبتنی بر هویت‌های حقوقی، نوعی، نقشی و جمعی، پیچیدگی مسئله هویت را باز می‌کند؛ هرچند خود ونت این تقسیم‌بندی را مطلق نمی‌داند. از منظر او، هویت حقوقی نهاد حاکمیت را تبیین می‌کند و دارای بنیان مادی و نسبتاً ثابت است، در حالی که هویت نوعی می‌تواند چندگانه باشد، همانند نوع رژیم یا شکل دولت. هویت نقشی تنها در رابطه با دیگران معنا می‌یابد، و هویت جمعی، مشخصه‌ای مشترک و مقید به تعامل است که از طریق افراد متعامل شکل می‌گیرد و برای جهت‌گیری اعمال آن‌ها و تعیین فرصت‌ها و محدودیت‌های محیط عملکردشان اهمیت دارد (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۷۰). در این میان، دولت نماینده شکل مدرن هویت سیاسی جمعی و بستر سازمان‌یافته ملت‌گرایی است (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۸-۱۹).

۵.۲. هنجارها

سازمان‌نگاری بر «نقش هنجارها در شکل‌گیری ساختارها تأکید دارد» (الطافی، ۱۴۰۴: ۴). در سال‌های اخیر، گفت‌وگوهای جدیدی میان نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در خصوص نقش هنجارها در سیاست بین‌الملل شکل گرفته است و بخشی از پژوهشگران، به‌ویژه آن دسته که تحولات هنجاری را مورد توجه قرار می‌دهند، به صورت عمده رویکرد سازمان‌گاران را دنبال می‌کنند.

یکی از موضوعات مهم مورد علاقه سازمان‌گاران، شکل‌گیری اجتماعی هنجارهاست. از دیدگاه آنان، هنجارها در واقع «استانداردهایی از رفتارها هستند که از طریق انتظارات مشترک در شرایط اجتماعی خاص ایجاد می‌شوند و بسیاری از هنجارهای اجتماعی هرگز به هنجارهای قانونی تبدیل نمی‌شوند». بر اساس این رویکرد، «هنجارهای اجتماعی از

طریق تعامل حاصل شده که طی آن بر کنش گران بین‌المللی تأثیر می‌گذارند، در این روند، تلاش اندکی برای تمایز میان هنجارهای قانونی و اجتماعی به عمل می‌آید» (محسنی و قوام، ۱۳۹۵: ۴-۵).

۵.۳. گفتمان

به لحاظ هستی‌شناسی، گفتمان به این موضوع اشاره دارد که «حقایق ثابت بیرونی وجود ندارد و تنها از طریق گفتمان است که این حقایق بازنمایی می‌شود. در این بازنمایی، زبان حقیقت را ایجاد می‌کند و تغییر می‌دهد» (مقدمی، ۱۳۹۰: ۲). میشل فوکو، فیلسوف فرانسوی، گفتمان را مجموعه‌ای از احکام می‌داند که در شرایط ویژه‌ای وجود می‌یابند. او می‌گوید: «ما مجموعه‌ای از احکام را تا زمانی که متعلق به صورت‌بندی گفتمانی مشترکی باشند گفتمان می‌نامیم. گفتمان متشکل از تعداد محدودی از احکام است که می‌توان برای آنها مجموعه‌ای از شرایط وجودی را تعریف کرد» (مقدمی، ۱۳۹۰: ۳). از دیدگاه لاکلا و موف، «گفتمان جهان اجتماعی را در قالب معنا می‌سازد. این ساختن از طریق زبان که ماهیت بی‌ثبات دارد انجام می‌شود. زبان هم در ایجاد واقعیت و هم در بازنمایی آن نقش اساسی دارد» (مقدمی، ۱۳۹۰: ۳).

با وجود این، سازه‌انگاران با ارائه تعریفی وسیع و گاه نامشخص از گفتمان، فرآیند تحلیل آن را پیچیده و دشوار می‌سازند؛ چرا که در این دیدگاه، گفتمان مرزهای زبانی را درنوردیده و شامل «صحبت، سخنرانی، ایما، اشاره و اقدام» می‌شود. در واقع، «گفتمان‌ها از نظام‌های گوناگون نشانه‌ای بهره می‌برند که با رمزگان خاص خود، امکان ارتباط و انتقال پیام‌ها را میسر می‌سازند» (نامور مطلق و کنگرانی، ۱۳۸۸: ۸۸). این قابلیت مفهوم گفتمان که اجازه می‌دهد انواع گوناگونی از توانایی‌های فرهنگی متفاوت در یک جامعه را به‌طور هم‌زمان تحلیل کنیم، رویکردی نوین و سودمند است؛ زیرا گفتمان در این معنا، نه تنها زبان، بلکه شناخت، چارچوب‌های هنجاری، تصاویر، اسطوره‌ها و نهادهای برساننده جهان، جامعه و «خود» را نیز در بر می‌گیرد.

۵.۴. ساخت اجتماعی واقعیت

در بینش سازه‌انگاری «ساخت واقعیت اجتماعی، در کانون توجه قرار گرفته است» (الطافی، ۱۴۰۴: ۴). در بحث پیرامون ساخت واقعیت، موضوع تنها به ساخت (سازه) معرفت محدود نمی‌شود؛ سازه‌انگاران معتقدند که واقعیت نیز ساخته می‌شود. در این زمینه، برگر و لاکمن بر این باورند که واقعیت روزمره یک ساخت اجتماعی است و در مورد سایر واقعیت‌ها (واقعیت علمی، تکنیکی و ...) سخنی نمی‌گویند. در مقابل، گروه دوم ساخت واقعیت را محدود نمی‌دانند و معتقدند که تمامی واقعیت‌ها، از جمله واقعیت علمی، ساخت اجتماعی هستند. این نوع ساخت (سازنده/سازه‌گرایی)

به گونه‌ی مشخص به رنولاتور و پژوهشگرانی مانند استیو وولگار و میشل کلن تعلق دارد (حسینی صیادنورد و مایلی، ۱۳۹۹: ۵).

برساخت‌گرایی اجتماعی، از نظر تاریخی، ریشه در دو جریان فکری جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی علم دارد. جامعه‌شناسی معرفت در معنای عام، شاخه‌ای از جامعه‌شناسی است که رابطه میان فکر و جامعه را مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ رابطه‌ای که از همبستگی‌های ساده و ضعیف تا رابطه‌های علی و جبری گسترده می‌شود (چاپرک، ۱۳۸۷: ۱۳۰).

از این منظر، در مورد واقعیت اجتماعی «واقعیت اجتماعی ساخته و پرداخته جامعه است و برساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌شود، واقعیتی که ساخته و ابداع شده و نه چیزی که آن را طبیعی، مسلم و یا موجودی از پیش موجود می‌توان فرض کرد» (حسینی صیادنورد و مایلی، ۱۳۹۹: ۱۶).

بنابراین، هنگامی که بحث برساخته شدن واقعیت مطرح می‌شود، منظور این است که واقعیت در «چارچوب روابط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی شکل می‌گیرد و انسان در این چارچوب صاحب هویت است و در این روند آنچه است که برساخته می‌شوند» (الطافی، ۱۴۰۳: polesorkhmedia.com).

۳. هرمنوتیک معاصر

در هرمنوتیک معاصر، مباحثی چون نسبییت فهم، زبانمندی، تاریخ‌مندی، تجربه زیسته، امتزاج افق‌ها، پیش‌فرض‌ها، نقادی متن و نیت مؤلف مطرح می‌شود. شلایرماخر هرمنوتیک را «دانش فهمیدن» می‌داند (پالمر، ۱۹۸۸: ۴۰) و گادامر آن را «شناخت فهم» معرفی می‌کند (واعظی، ۱۳۸۱: ۲۱۵). به‌طور تاریخی، هرمنوتیک شش تعریف یافته است: تفسیر کتاب مقدس، روش‌شناسی لغوی، مبنای علوم انسانی، فهم زبانی، پدیدارشناسی وجودی و نظام‌های تاویلی فرهنگی (نصری، ۱۳۸۰؛ اکرمی و هاشمی، ۱۳۸۹).

پالمر چند تعریف از هرمنوتیک مدرن (پس از سده شانزدهم) ارائه کرده است که عبارت‌اند از:

- تفسیر متون دینی در حوالی سال ۱۶۵۰، در ارتباط با دانه‌اور و صورتبندی اولیه هرمنوتیک به مثابه یک روش؛
- روش زبان‌شناختی در قرن هجدهم، در ارتباط با ظهور عقل‌گرایی و زبان‌شناسی کلاسیک، شامل دو مکتب دستوری و تاریخی متون دینی؛
- علم فهم زبانی در اواخر سده هجدهم، مرتبط با آگوست ولف و شلایرماخر؛
- مبانی روش‌شناختی برای علوم انسانی، که بر فهم بیانات و اظهارات زندگی انسان در هنر، اعمال و نوشته‌ها تأکید دارد و در سده نوزدهم، مرتبط با دیلتای است؛

- پدیدارشناسی دازین و فهم هستی‌شناختی، در سده بیستم و در ارتباط با هیدگر و گادامر؛
- نظام تفسیر و بازیابی معنا در برابر بت‌شکنی، در سده بیستم و مرتبط با ریکور (پالمر، ۱۹۶۹: ۳۳ - ۴۵).

۶.۱. پیش فهم

گادامر پیش‌دآوری را پیش‌نیاز فهم می‌داند. این پیش‌دآوری‌ها ممکن است درست یا نادرست باشند، اما برای وقوع فهم ضروری‌اند. در دوران روشنگری، عقل‌گرایی تمامی پیش‌دآوری‌ها را طرد کرد و به دنبال معرفت عینی و مطابق واقع بود. از دیدگاه متفکران عصر روشنگری، به ویژه دکارت، دخالت پیش‌دآوری‌ها منشأ خطای عقل به شمار می‌آمد. اما از نظر گادامر، پیش‌دآوری لازمه فهم است و فهم از طریق تفکر منفعل به وجود نمی‌آید؛ بلکه برای فهم هر امری، ابتدا باید درباره آنچه قرار است بشناسیم، پیش‌دآوری داشته باشیم. عدم وجود پیش‌دآوری به معنای بی‌اطلاعی از وجود آنهاست؛ بنابراین، از نظر گادامر، پیش‌بینی معنی شرط فهم است و او این پیش‌بینی را «پیش‌دآوری» می‌نامد (جابری نصر، ۱۳۹۹: ۳۹). بنابراین:

فرد برای فهمیدن، باید دیدگاه خود را نسبت به دیگر امکان‌ها (پیش‌دآوری‌ها) بگشاید. باز بودن به معنای داشتن پیش‌دآوری یا سوگیری نیست، بلکه به این معناست که فرد بیاموزد پیش‌دآوری‌های سازنده را از پیش‌دآوری‌های غیرسازنده تمییز دهد (جابری نصر، ۱۳۹۹: ۴۰).

۶.۲. افق معنایی

افق معنایی مشترک پیامد امتزاج افق‌هاست، که به گمان گادامر «قیاس امتزاج افق‌ها» می‌باشد و می‌توان از آن به «امتزاج همزمانی افق‌ها» تعبیر کرد. گادامر اضافه می‌کند که فهم زمانی رخ می‌دهد که افق تفسیر با افق متن در آمیزد (رهبر، ۱۳۹۱: ۲۵). گادامر در این باره می‌گوید: افق چیزی است که ما در آن حرکت می‌کنیم و با ما حرکت می‌کند. لذا افق گذشته، که همه انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند و به شکل سنت وجود دارد، همیشه در حرکت است. این آگاهی تاریخی نیست که ابتدا افق را به حرکت درمی‌آورد، بلکه در این حرکت، آگاهی تاریخی از خود، آگاه می‌گردد (گادامر، ۱۹۸۹: ۳۰۴). از آنجا که فهم فرآیند پایان‌ناپذیر است و در افق رخ می‌دهد، تغییر افق‌ها نیز امر پایان‌ناپذیر است. افق‌ها همواره در امتداد و برخورد با افق‌های دیگر تغییر می‌کنند و ما نیز با تغییر افق‌ها تغییر می‌کنیم (جابری نصر، ۱۳۹۹: ۳۸).

۶.۳. دیالکتیکی بودن فهم

گادامر فهم را جریان دیالکتیکی و بازماندانه می‌داند. در واقع، گفت‌وگو در فلسفه گادامر فراتر از تعامل میان افراد است و شامل گفت‌وگو با موقعیت‌ها، متون و جهان پیرامون نیز می‌شود. در این فرآیند، افراد خلاق با موقعیت‌ها درگیر می‌شوند، راه‌های مختلف را آزمون می‌کنند، جنبه‌های مختلف موضوع را بررسی می‌نمایند و حتی ضعیف‌ترین و نامحتمل‌ترین راه‌حل‌ها را امتحان می‌کنند؛ آن‌ها به سادگی تسلیم موقعیت‌ها نمی‌شوند. به باور گادامر، آنچه در موقعیت‌های منحصر به فرد به دنبال آن هستند، پاسخ آماده‌ای در کتاب‌ها نیست، بلکه چیز کشف‌شدنی است که در نتیجه این مواجهه دیالکتیکی و با استمداد از قوه داوری به دست می‌آید (جابری نصر، ۱۳۹۹: ۱۷۴).

۶.۴. تاریخی بودن فهم

فهم هرمنوتیکی بر تاریخ‌مندی تأکید دارد. در این بینش، هرمنوتیک دو دیدگاه کانتی و هگلی را در سطح گسترده در هم می‌آمیزد. در رویکرد کانتی، دنیا شبیه‌سازی می‌شود و ما خود را طبق چارچوب‌های شناختی و بیان مشترک درون آن بیان می‌کنیم؛ در دیدگاه هگلی، چنین چارچوب‌هایی در طول زمان ظهور و بروز می‌کنند. تا جایی که بیان هنری به چارچوب‌های تلویحی ما از معنا و ارزش جلوه بیرونی می‌دهد، می‌توانیم ظرفیت‌های خود را در طول زمان بهتر بازشناسیم (دیوی، ۱۳۸۳: ۷).

این دیدگاه‌ها نشان می‌دهند که فهم هرمنوتیکی تنها به تحلیل صرف متن محدود نمی‌شود، بلکه رابطه انسان با تاریخ، فرهنگ و تجربه زیست او نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. در این چارچوب، توجه به سیر تحول تاریخی و جایگاه انسان در بستر زمان، از اصول بنیادین فهم محسوب می‌شود. به بیان دیگر، فهم متون و پدیده‌ها بدون در نظر گرفتن زمینه تاریخی و زیستی انسان ناقص خواهد بود و درک عمیق‌تر معنا و ارزش‌ها مستلزم توجه به فرآیندهای تاریخی و اجتماعی است. این ضرورت، زمینه را برای تمرکز دیلتای بر توجه به نقش تاریخ در فهم انسان و متون فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که جایگاه علوم انسانی با علوم طبیعی تفاوت بنیادین دارد. از همین رو:

دیلتای در حوزه علوم انسانی و معرفت‌شناسی، موضوع «تاریخ در فهم» را برجسته نمود و جایگاه ویژه‌ای برای آن قائل شد. کانون اصلی پروژه دیلتای، تمایز میان علوم انسانی و علوم طبیعی است. به گمان او، در هرمنوتیک نه شناخت متن و نه شناخت معنای آن، بلکه شناخت زندگی و حیات متبلور و ظهور یافته در ساحت متن، مسئله اصلی است (اشراق، ۱۳۹۱: ۴۴-۴۴).

روش هرمنوتیکی در علوم انسانی بر این باور استوار است که شناخت انسان و جهان اجتماعی، با فرآیندی متفاوت از شناخت جهان طبیعی حاصل می‌شود. از منظر هرمنوتیک، فهم متون، کنش‌ها و تجربه‌های انسانی، نه تنها نیازمند تحلیل منطقی و استنتاج از داده‌هاست، بلکه مستلزم توجه به زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و زیستی انسان‌ها، و همچنین نقش ذهن و قوه داور در بازشناسی معناست. بر این اساس، علوم انسانی با پدیده‌هایی سروکار دارند که تکرارپذیر نیستند و نمی‌توان آن‌ها را تنها با قوانین کلی تبیین کرد. به بیان دیگر، روش هرمنوتیکی بر فهمیدن به جای تبیین صرف تأکید دارد و در آن، مطالعه حوادث و کنش‌ها نیازمند کشف نیت‌ها، اهداف و ارزش‌های انسانی است. در این چارچوب، دلتای به‌خوبی نشان می‌دهد که علوم انسانی از علوم طبیعی متمایزند و فهم پدیده‌های انسانی نیازمند تأویل و ورود به جهان معنایی افراد است. از همین رو:

به باور دلتای، روش علوم انسانی «فهمیدن است، در حالی که اسلوب علوم طبیعی معطوف به تبیین می‌باشد. دانشمند طبیعی رویداد را به مدد استخدام قوانین کلی تبیین می‌کند، در حالی که دانشمند علوم انسانی نه چنین قوانینی را کشف می‌کند و نه به کار می‌گیرد. علوم انسانی با حوادث تکرارناپذیر سروکار دارد که شناخت آن‌ها با تأویل ممکن می‌شود. بنابراین، علوم انسانی در پی فهم باطن عاملان حوادث از طریق کشف نیت، اهداف، آرزوها، منش‌ها و شخصیت‌های آنان است؛ بنابراین، فهمیدن عبارت است از کشف من و در تو می‌باشد (اشراق، ۱۳۹۱: ۴۴).

۴. شباهت‌های سازه‌انگاری و هرمنوتیک معاصر

پیوند میان سازه‌انگاری و هرمنوتیک معاصر در این است که «هر دو با رویکردهای ذات‌گرایانه و عینیت‌باور فاصله می‌گیرند و معنا و واقعیت اجتماعی را اموری داده‌شده و مستقل از تفسیر نمی‌دانند» (اشراق، ۱۴۰۴: ۸). بر اساس این دو رویکرد، «معنا در فرایند پویا و رابطه‌مند شکل می‌گیرد و وابسته به زمینه‌های انسانی، تاریخی و اجتماعی است» (اشراق، ۱۴۰۴: ۸).

به این ترتیب، «هرمنوتیک معاصر، به‌ویژه در سنت‌های پس‌سازمان‌داری و گادامری، بر فهم به‌مثابه رویداد تأکید دارد؛ یعنی معنا در افق گفتگویی میان متن، سنت و مفسر پدیدار می‌شود و در مقابل، سازه‌انگاری به‌ویژه در علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل بیشتر بر سازوکارهای اجتماعی تولید معنا تمرکز می‌کند و نشان می‌دهد چگونه هنجارها، گفتمان‌ها و تعاملات نهادی واقعیت اجتماعی را تثبیت می‌کنند (اشراق، ۱۴۰۴: ۸).

۷.۱. نسبت فهم در بسترهای تاریخی و اجتماعی

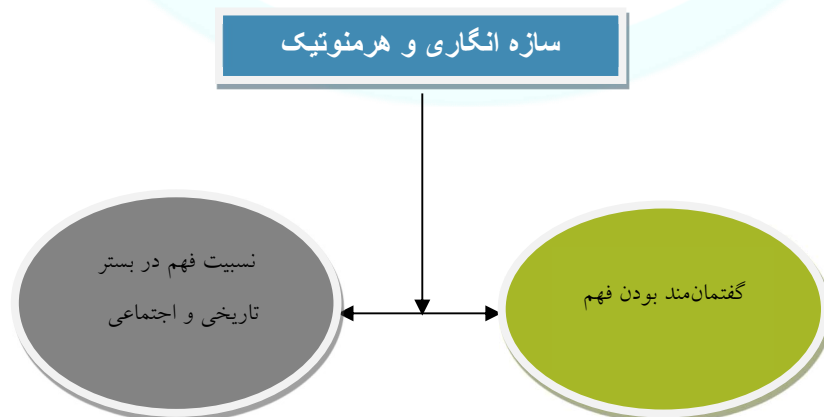
در واقع، رویکردهای هرمنوتیک و سازه‌انگاری در این مسئله هم‌نظرند که «نقطه مشترک اساسی، نفی فهم و واقعیت بی‌زمینه است» (اشراق، ۱۴۰۴: ۸). بی‌شک

هرمنوتیک بر این امر استوار است که فهم همواره ماهیت تاریخی دارد و بدون در نظر گرفتن سنت‌ها، افق‌های زمانی و موقعیت مفسر ممکن نیست. در همین راستا، سازه‌انگاری نیز تأکید می‌کند که معنا و واقعیت اجتماعی تنها در بسترهای خاص اجتماعی، فرهنگی و نهادی قوام می‌یابند. بنابراین، در هر دو رهیافت، معنا امر سیال، زمینه‌مند و وابسته به روابط انسانی تلقی می‌شود. در نهایت می‌توان گفت «تاریخ‌مندی» در هرمنوتیک و «اجتماعی‌بودن» در سازه‌انگاری، دو بیان متفاوت از یک اصل واحد هستند: هیچ معنا یا واقعیتی فراتر از زمینه شکل نمی‌گیرد (همان: ۸).

۷.۲. گفتمان مند بودن فهم

آغاز نظریه گفتمان به «فردیناند دی سوسور^۱ زبان شناس سویسی^۲ بر می‌گردد» (اشراق، ۱۳۸۹: ۷). گفتمان پدیده‌ای چندوجهی و چندمعنایی است؛ چنان‌که کثرت وجوه و ابعاد معنایی آن، موجب پیچیدگی در دریافت تعاریف و درک دقیق نقش، جایگاه، کارویژه‌ها و استلزام‌های آن شده است. گفتمان نه تنها تجسم‌بخش معنا و ارتباطات اجتماعی است، بلکه به ذهنیت کنشگران و مناسبات اجتماعی سیاسی (قدرت) نیز شکل می‌دهد (رهبر، ۱۳۹۱: ۱۰-۱۲). در واقع هر گفتمان، نه تنها ابزاری برای توصیف، بلکه رژیمی از حقیقت است؛ مجموعه‌ای از قواعد استعلایی و صورت‌بندی‌های معرفتی که مرزهای «امر دیدنی» و «امر گفتنی» را ترسیم کرده و بدین‌سان، قلمرو ابژه‌های شناسایی را خلق می‌کند. گفتمان، هم‌زمان با ایجاد موضوع، به میانجی توزیع مکان‌مند قدرت، «موقعیت سوژه» را پیش‌فرض می‌گیرد. به بیان دیگر، گفتمان‌ها برسازنده هویت‌های پیش‌ساخته‌ای هستند که ما در ساحت کنش و ارتباط، به شکلی گریزناپذیر در آن‌ها مأوا می‌گزینیم و هستی اجتماعی خود را در نسبت با آن‌ها معنا می‌کنیم.

نمودار شماره ۱. وجه اشتراک سازه‌انگاری و هرمنوتیک معاصر



1. Ferdinand de Saussure (1857 - 1913)

۲. هریس زلیک، ون دایک، روت وداک و نورمن فرکلانف از نظریه پردازان مهم گفتمان در حوزه زبان شناسی به شمار می‌روند.

۵. تفاوت‌های سازه‌انگارانه و هرمنوتیک معاصر

در تبیین تمایز میان خوانش سازه‌انگارانه و هرمنوتیک معاصر، می‌توان چنین استدلال کرد که «هرمنوتیک بیشتر بر منطق فهم و تفسیر تمرکز دارد، در حالی که سازه‌انگاری به منطق برساخت اجتماعی واقعیت می‌پردازد» (اشراق، ۱۴۰۴: ۸). افزون بر این تفاوت ماهوی، میان این دو رویکرد از منظر «سطح و جهت تحلیل» نیز تمایزی بنیادین وجود دارد (اشراق، ۱۳۸۸: ۸). در حالی که هرمنوتیک به دنبال واکاوی لایه‌های درونی معنا و افق فکری مفسر است، سازه‌انگاری بر چگونگی قوام یافتن این معانی در بستر روابط اجتماعی و ساختارهای هویت‌ساز تأکید می‌ورزد.

در واقع، هرمنوتیک با تمرکز بر «سوژه» و «افق معنایی مفسر»، از درون به پدیده می‌نگرد تا معنای نهفته در بطن کنش را بازیابی کند؛ اما سازه‌انگاری با نگاهی ساختاری‌تر، چگونگی شکل‌گیری این معانی را در بستر تعاملات اجتماعی و نهادی بررسی می‌کند. بنابراین، در حالی که هرمنوتیک در پی «چیستی» معناست، سازه‌انگاری بیشتر بر «چگونگی» برساخته‌شدن آن معنا در فضای میان‌ذهنی تأکید می‌ورزد.

در باب تفاوت میان خوانش سازه‌انگارانه و هرمنوتیک معاصر می‌توان گفت که «هرمنوتیک بیشتر ناظر به منطق فهم و تفسیر است، در حالی که سازه‌انگاری به منطق برساخت اجتماعی واقعیت می‌پردازد» (اشراق، ۱۴۰۴: ۸). افزون بر آن «تفاوتی نیز در سطح و جهت تحلیل میان رویکرد سازه‌انگارانه و هرمنوتیک معاصر، وجود دارد» (اشراق، ۱۳۸۸: ۸).

۸.۱ زبان‌مند بودن فهم

زبان‌مندی فهم، اساسی‌ترین دستاورد و مهم‌ترین سهم گادامر در تاریخ هرمنوتیک به شمار می‌آید. مبتنی بر این رویکرد، فهم پدیده‌ای زبانی است؛ زیرا تنها در فضای زبان رخ می‌دهد. در واقع، فاصله زمانی میان متن و تفسیر تنها به واسطه زبان پیمودنی است. فهم و تفسیر، گفت‌وگویی است که در چارچوب «سنت» شکل می‌گیرد؛ گفت‌وگویی که از نیت مؤلف و مفسر فراتر رفته و میان گذشته و حال پیوند برقرار می‌سازد. از این رو، زبان‌مندی به عنوان ویژگی بنیادین فهم هرمنوتیکی شناخته می‌شود (رهبر، ۱۳۹۱: ۷). در هرمنوتیک معاصر، زبان از یک ابزار ساده به بستر بنیادین هستی ارتقا می‌یابد؛ به گونه‌ای که:

زبان نه ابزار انتقال معنا، بلکه افق پدیداری آن است. فهم همواره از دل زبان و در بستر پیش‌فهم‌ها رخ می‌دهد. پیش‌فهم‌ها نه خطاهایی برای حذف، بلکه شرط امکان وقوع هر فهمی هستند. معنا، حاصل تعامل میان افق تاریخی مفسر و افق متن یا دیگری است (اشراق، ۱۴۰۴: ۸).

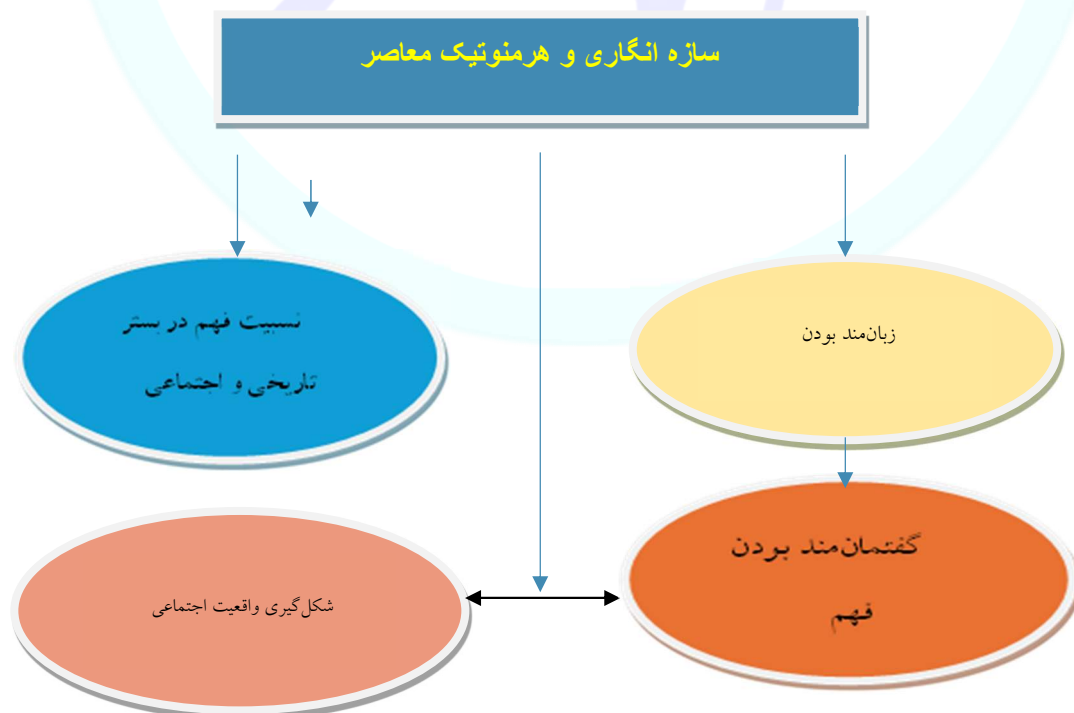
در این تلقی، هرمنوتیک با سازه‌انگاری هم‌نواست؛ زیرا سازه‌انگاری نیز زبان و گفتمان را عناصر مرکزی در تولید واقعیت اجتماعی می‌داند. در این چارچوب، هویت‌ها، منافع و حتی کنش‌های سیاسی، همگی در دل ساختارهای زبانی و گفتمانی معین شکل می‌گیرند (اشراق، ۱۴۰۴: ۸).

با این حال، تفاوت در اینجاست که هرمنوتیک بر «تجربه فهم» و «افق معنایی» تمرکز دارد، در حالی که سازه‌انگاری بیشتر به پیامدهای عینی و نهادی گفتمان‌ها در ساخت واقعیت اجتماعی توجه می‌کند. نسبت این دو را می‌توان نسبت میان «نظریه فهم» و «نظریه ساخت اجتماعی معنا» دانست (اشراق، ۱۴۰۴: ۸).

۸.۲ شکل‌گیری واقعیت اجتماعی

رویکرد سازه‌انگاری بر این فرض استوار است که واقعیت اجتماعی، از جمله هویت‌ها، منافع و قواعد کنش، در فرآیند تعامل اجتماعی و در چارچوب هنجارها و گفتمان‌ها ساخته می‌شود. هویت‌ها نه پدیده‌هایی ثابت و پیشینی، بلکه نتیجه بازتولید مداوم معانی در مناسبات اجتماعی هستند (اشراق، ۱۴۰۴: ۸).

نمودار شماره ۲. وجه افتراق سازه‌انگاری و هرمنوتیک معاصر



در مقابل، تفسیر هرمنوتیکی بیش از آنکه بر سازوکارهای نهادی تولید معانی متمرکز باشد، بر چگونگی «فهم» این معانی تأکید دارد. هرمنوتیک به ما می‌آموزد که این هویت‌ها و واقعیت‌ها چگونه برای کنشگران «معنادار» می‌شوند، در حالی که سازه‌انگاری نشان می‌دهد این معناداری چگونه به «ساختارهای پایدار اجتماعی» بدل می‌گردد (اشراق، ۱۴۰۴: ۸). بنابراین، تمایز اصلی این دو رویکرد در سطح تحلیل نهفته است: هرمنوتیک در سطح معنا و فهم عمل می‌کند و سازه‌انگاری معطوف به سطح ساخت اجتماعی و تثبیت بین‌ذهنی است (اشراق، ۱۴۰۴: ۸).

۶. تلفیق سازه‌انگاری و هرمنوتیک: چارچوب نوین تحلیل روابط بین‌الملل

ترکیب رویکردهای هرمنوتیک معاصر و سازه‌انگاری، «اسلوبی فراهم می‌آورد که می‌توان آن را چارچوب تفسیری - برساختی نامید؛ این چارچوب امکان می‌دهد تا هم به منطق فهم کنشگران توجه شود و هم به سازوکارهای اجتماعی و گفتمانی که این فهم‌ها را به واقعیت‌های سیاسی و نهادی تبدیل می‌کنند» (اشراق، ۱۴۰۴: ۸). تلفیق این دو بیانش در حوزه روابط بین‌الملل موجب می‌گردد که «مفاهیمی چون قدرت، امنیت، هویت و منافع، نه به‌عنوان داده‌های ثابت، بلکه به‌مثابه معانی تاریخی و اجتماعی تحلیل شوند» (اشراق، ۱۴۰۴: ۸). همچنین، از پیامدهای ترکیب این دو رویکرد در حیطه علوم انسانی، «دستیابی به فهم عمیق‌تر از پیوند میان معنا، زبان، تاریخ و ساخت اجتماعی دانش است» (اشراق، ۱۴۰۴: ۸).

در نهایت، تلفیق سازه‌انگاری و هرمنوتیک معاصر با ایجاد یک چارچوب میان‌رشته‌ای، «افق تازه‌ای برای تحلیل پدیده‌های پیچیده جهانی می‌گشاید؛ افقی که در آن فهم، تفسیر و برساخت اجتماعی، به‌جای تقابل، در نسبت تکمیلی با یکدیگر قرار می‌گیرند» (اشراق، ۱۴۰۴: ۸).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تمرکز بر تلاقی دو رهیافت سازه‌انگاری و هرمنوتیک معاصر، به واکاوی شباهت‌ها و تمایزهای بنیادین این دو در قلمرو علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل پرداخته است. پرسش اصلی این پژوهش بر این محور استوار بود که چگونه می‌توان با فراروی از سطح صرف تفسیر متن، به بازسازی اجتماعی معنا در بسترهای فرهنگی و گفتمانی معاصر دست یافت. در این مسیر، نظریه

هانس گئورگ گادامر به عنوان افق نظری تحقیق برگزیده شد تا نسبت میان «فهم» و «واقعیت» بازخوانی شود.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این دو رویکرد، علی‌رغم تفاوت‌های سطحی در حوزه‌های نظری و روش‌شناختی، در بنیان‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی کاملاً هم‌نوا هستند. هرمنوتیک معاصر، به‌ویژه در سنت‌های پسا‌هایدگری، بر «فهم به‌مثابه رویداد» تأکید می‌ورزد؛ رویدادی که در افق گفتگویی میان متن، سنت و مفسر شکل می‌گیرد. در مقابل، سازه‌انگاری بر سازوکارهای اجتماعی تولید معنا تمرکز کرده و نشان می‌دهد که چگونه هنجارها، گفتمان‌ها و تعاملات نهادی، واقعیت اجتماعی را تثبیت می‌کنند. نقطه مشترک و استعلایی این دو رهیافت، نفسی مطلق ذات‌گرایسی و عینیت‌باوری پوزیتیویستی است؛ چراکه هر دو، معنا و واقعیت را امور «داده‌شده» و مستقل از تفسیر نمی‌دانند، بلکه آن‌ها را پدیدارهایی وابسته به زمینه‌های انسانی، تاریخی و اجتماعی تلقی می‌کنند.

از دل این هم‌نوایی، اصل بنیادین «زمینه‌مندی معنا» آشکار می‌شود. هرمنوتیک بر تاریخ‌مندی فهم پای می‌فشارد و سازه‌انگاری بر اجتماعی‌بودن معنا تکیه دارد؛ این دو در واقع بیان‌های متفاوتی از یک اصل مشترک‌اند: «هیچ معنا یا واقعیتی بیرون از زمینه شکل نمی‌گیرد». بدین‌سان، معنا امر سیال، رابطه‌مند و وابسته به تعاملات انسانی است. در این میان، زبان نقشی هستی‌شناختی ایفا می‌کند؛ در هرمنوتیک، زبان نه ابزار انتقال بلکه افق پدیداری معناست و در سازه‌انگاری نیز زبان و گفتمان، عناصر مرکزی در تولید و صیانت از واقعیت اجتماعی محسوب می‌شوند. این هم‌سوایی راهبردی اثبات می‌کند که فهم جهان و برساخت اجتماعی آن، در واقع دو روی یک سکه‌اند.

با وجود این اشتراکات، تمایزهای ظریفی نیز میان این دو وجود دارد که به سطح تحلیل بازمی‌گردد. هرمنوتیک بیشتر بر «منطق فهم و تفسیر» تمرکز دارد، در حالی که سازه‌انگاری به «منطق برساخت اجتماعی واقعیت» می‌پردازد. هرمنوتیک به ما می‌آموزد که چگونه هویت‌ها برای کنشگران معنا‌دار می‌شوند، اما سازه‌انگاری نشان می‌دهد این معنا‌داری چگونه به ساختارهای پایدار اجتماعی و نهادی تبدیل می‌گردد. بدین‌سان، هرمنوتیک با واکاوی درونی پدیدارها، «چرایی» معنا‌دار شدن جهان را تبیین کرده و به‌مثابه جان تحلیل، بر غنای معنایی کنش می‌افزاید؛ در حالی که سازه‌انگاری با ردیابی فرآیندهای بیرونی، «چگونگی» قوام‌یافتگی این معانی در قالب ساختارهای قدرت و عمل را به تصویر کشیده و

به‌مثابه کالبد عینی و نهادی معنا، آن را صورت‌بندی می‌کند. این هم‌آغوشی نظری و پیوند تکمیلی میان فهم فردی و برساخت جمعی، راه را برای گذار از انتزاع تفسیری به واقع‌گرایی برساختی هموار ساخته و افق نوین در درک دیالکتیک میان "ذهنیت مفسر" و "عینیت ساختار" می‌گشاید.

بنابراین، دستاورد کلیدی این پژوهش آن است که تلفیق سازه‌انگاری و هرمنوتیک معاصر، چارچوب میان‌رشته‌ای و نوین تحت عنوان «رهیافت تفسیری - برساختی» فراهم می‌آورد. این چارچوب امکان می‌دهد تا هم به «منطق فهم کنشگران» توجه شود و نیز به «سازوکارهای گفتمانی» که این فهم‌ها را به واقعیت‌های سیاسی و نهادی بدل می‌کنند. در حوزه روابط بین‌الملل، این تلفیق موجب می‌شود مفاهیمی چون قدرت، امنیت، هویت و منافع، نه به‌عنوان داده‌های ایستا و تغییرناپذیر، بلکه به‌مثابه معانی تاریخی و اجتماعی تحلیل شوند. در لایه‌ای کلان‌تر، این ترکیب در حیطه علوم انسانی به فهم عمیق‌تر از پیوند گسست‌ناپذیر میان معنا، زبان، تاریخ و ساخت اجتماعی دانش می‌انجامد.

سرانجام، پیوند سازه‌انگاری و هرمنوتیک معاصر، افق تازه‌ای برای تحلیل پدیده‌های پیچیده جهانی می‌گشاید؛ افقی که در آن فهم، تفسیر و برساخت اجتماعی به‌جای تقابل، در نسبت تکمیلی و دیالکتیکی با یکدیگر قرار می‌گیرند. این رویکرد نه تنها محدودیت‌های هرمنوتیک صرف در مواجهه با ساختارها را برطرف می‌کند، بلکه امکان بازسازی اجتماعی معنا را در بسترهای فرهنگی معاصر فراهم می‌آورد. بدین‌سان، پژوهش حاضر نشان داد که این تلفیق می‌تواند به‌عنوان یک الگوواره (پارادایم) نوین و کارآمد در مطالعات میان‌رشته‌ای و تحلیل گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی معاصر به کار گرفته شود.

پیشنهاد برای پژوهش‌های آتی

با استناد به یافته‌های این تحقیق، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی بر «تحلیل هرمنوتیکی تحول‌هنجارهای بین‌المللی» تمرکز کنند. به‌طور مشخص، می‌توان بررسی کرد که چگونه «امتزاج افق‌ها» میان تمدن‌های مختلف می‌تواند منجر به برساخت‌هنجارهای جدید در حکمرانی جهانی شود. همچنین، مطالعه تأثیر «فناوری‌های نوین ارتباطی» بر تغییر بسترهای تاریخی فهم و به تبع آن، دگرگونی در ساختارهای اجتماعی معنا، می‌تواند مسیر نوین و جذابی برای بسط این نظریه باشد.

منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۸۴). کار روشنگری. تهران: نشر مرکز.
- اشراق، سید حسین. (۱۳۹۱). هرمنوتیک و پایان‌ناپذیری سلسله تأویل. کابل: مؤسسه مطالعات و تحقیقات نبراس.
- اشراق، سید حسین. (۱۳۸۹). پدیدارشناسی نظریه گفتمان. فصلنامه علمی - پژوهشی نبراس، ۲(۲)، ۷-۲۴.
- اشراق، سید حسین. (۱۴۰۴). مصاحبه نگارنده (به تاریخ ۰۸/۱۰/۰۴).
- الطافی، سید برهان. (۱۴۰۲). جایگاه اخلاق در روابط بین‌الملل از دیدگاه سازه‌انگاری و اسلامی. فصلنامه علمی مطالعات راهبردی سیاست بین‌الملل، ۶(۱۲)، ۲۳۷-۲۵۶.
- الطافی، سید برهان. (۱۴۰۳). برساخته شدن انسان: چگونه می‌توان به فهم مشترک رسید؟. بازیابی شده از <https://polesorkhmedia.com/archives/1999>
- الطافی، سید برهان. (۱۴۰۴). پیوند میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل: گفت‌وگوی متون در پرتو بینامتنیت. فصلنامه علمی - پژوهشی نبراس، ۱(۱)، ۴۸-۶۰.
- پالمر، ریچارد. (۱۳۹۰). علم هرمنوتیک (ترجمه محمد حنایی). تهران: انتشارات هرمس.
- پریمی، علی. (۱۳۸۳). هرمنوتیک و تأثیر آن بر فهم متون دینی. حوزه و دانشگاه، (۳۹).
- جابری نصر، محمد. (۱۳۹۹). بررسی خلاقیت از منظر هرمنوتیک فلسفی گادامر و دلالت‌های آن برای آموزش و پرورش (رساله دکتری تخصصی). دانشگاه شهید چمران اهواز، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی.
- جوان‌پور، عزیز. (۱۳۹۰). هرمنوتیک دریچه‌ای به سوی شناخت در علوم دینی. فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های اعتقادی - کلامی، ۱(۳)، ۷-۲۹.
- چاپرک، علی. (۱۳۸۷). برساخت‌گرایی اجتماعی. روش‌شناسی علوم انسانی، (۵۷).
- حسینی صیادنورد، مجید و مایلی، محمدرضا. (۱۳۹۹). تحول نظریه سازه‌انگاری از روابط بین‌الملل به مباحث علوم سیاسی. فصلنامه علمی مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۳(۵۰)، ۱۲۸-۱۴۹.
- خنیفر، حسن و مسللی، ناهید. (۱۳۹۶). اصول و مبانی روش‌های پژوهش کیفی (جلد اول). تهران: انتشارات نگاه دانش.
- دانایی‌فرد، حسن. (۱۳۹۸). گفتارهای جدید در خط‌مشی‌گذاری عمومی. تهران: دانشگاه امام صادق.
- دیوی، نیکلاس. (۱۳۸۳). هرمنوتیک و نظریه هنر (ترجمه فرهاد ساسانی). نشریه زیباشناخت.
- رهبر، عباسعلی. (بی‌تا). فهم هرمنوتیکی عقل و دین در ساحت گفتمانی تجدید حیات اسلام. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۱(۴)، ۷۷-۱۰۴.
- قوام، عبدالعلی. (۱۳۸۴). روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها. تهران: سمت.
- کاظمی، علی اصغر. (۱۳۷۴). روش و بینش در سیاست (نگرش فلسفی، علمی و روش‌شناختی). تهران: دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- کرمی، جهانگیر. (۱۳۸۳ الف). هویت دولت و سیاست خارجی. فصلنامه سیاست خارجی، ۱۸(۱)، ۱-۳۷.

- کریمی، جهانگیر. (۱۳۸۳ ب). سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی. *فصلنامه راهبرد*، (۳۱)، ۱۶۰-۱۷۵.
- گروندن، ژان. (۱۳۹۳). هرمنوتیک (ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی). تهران: انتشارات ماهی.
- محسنی، سمیرا و قوام، عبدالعلی. (۱۳۹۵). پیوند میان روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل در پرتو سازه‌انگاری؛ یک نگاه بین‌رشته‌ای. *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۶(۴۲)، ۱۰-۲۶.
- مدنی، امیرحسین. (۱۳۹۶). بررسی چیستی هرمنوتیک. *پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، ۱۲(۱)، ۹۶-۵۸.
- مسعودی، جهانگیر. (۱۳۸۶). هرمنوتیک و نواندیشی دینی: تبیین اصول هرمنوتیک گادامر و تطبیق آن بر مبانی معرفتی نواندیشان مسلمان ایرانی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- مقدمی، محمدتقی. (۱۳۹۰). نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موف و نقد آن. *معرفت فرهنگی اجتماعی*، ۲(۲)، ۹۱-۱۲۴.
- نامورمطلق، بهمن و منیژه کنگرانی. (۱۳۸۸). از تحلیل بینامتنی تا تحلیل بیناگفتمانی، *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*، شماره ۱۲، ۷۳-۹۴.
- نصری، عبدالله. (۱۳۸۰). *راز متن (هرمنوتیک، قرآنت‌پدیری متن و منطق فهم دین)*. تهران: آفتاب توسعه.
- واعظی، احمد. (۱۳۸۱). *درآمدی بر هرمنوتیک*. پایگاه تخصصی نور، (۲۳)، ۱۱۵-۱۴۶.
- ونت، الکساندر. (۱۳۸۴). *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل* (ترجمه حمیرا مشیرزاده). تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

منابع لاتین

- Gadamer, Hans-Georg. (1989). Text and interpretation. In *Dialogue and deconstruction: The Gadamer-Derrida encounter* (D. Michelfelder & R. Palmer, Trans.). Albany: State University of New York Press.
- Vattimo, Gianni. (1988). Hermeneutics as koine. *Theory, Culture & Society*, 5(2-3), 399-408. <https://philpapers.org/rec/VATHAK>.